

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در بررسی فرمایش بعضی از بزرگان - آیت الله منتظری - بود که از آیات خلافت در قرآن و همچنین آیات وراثت و آیات استعمار، خواستند مشروعیت انتخاب مردم را استفاده کنند و اینکه حکومت یکی از حقوق اولیه مردم است. البته - انتخاب مردم - در فرضی است که شارع یک حاکمی را معین نفرموده؛ در زمانی که نصی بر معین بودن شخصی نداشته باشیم - مثل زمان غیبت -، مردم - آن هم جمیع مردم -، یک چنین حقی دارند که با انتخاب، یک حاکمی را در رأس کار قرار بدهند. در جلسه گذشته سه اشکال بر ایشان وارد شد. علاوه بر این بعضی از اساتید بزرگ ما - آیت الله سید کاظم حائری - در کتابشان "ولاية الامر في عصر الغيبة" اشکالات دیگری را بر ایشان وارد کرده اند.

اشکال آیت الله سید کاظم حائری بر مرحوم منتظری

اگر این آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره؛ 30) یا آیات دیگر بخواهد دلالت بر مشروعیت انتخابات - به این معنا که بگوئیم انتخاب حاکم حق شرعی^[1] للناس -، داشته باشد، به این معناست که در جایی که اکثریت مردم فردی را نخواستند، آن فرد مشروع نیست. کسی مشروع است که اکثریت مردم او را انتخاب کرده باشند. یعنی مستدل دنبال اثبات چنین مدعایی است که این انتخاب، حق شرعی للناس. در نتیجه - شرعاً - حکومت حاکمی مشروعیت دارد که مردم او را انتخاب کرده باشند؛ و الا اگر مردم انتخاب نکنند و او بخواهد به زور بر سر کار بیاید یا بخواهد با یک اقلیتی حاکمیت را به دست بگیرد - طبق این استدلال -، مشروعیت ندارد.

بیان اول

آیت الله سید کاظم حائری می فرمایند: اگر این آیات بخواهد دلالت بر مشروعیت انتخابات داشته باشد یکی از این دو راه باید باشد:

راه اول این است که بپذیریم خلیفه نوع انسان است و بنابراین باید مشخص نماییم، مقتضای استخلاف چیست؟ خلیفه باید آنچه که مقصود مستخلف است را محقق کند، یعنی آن اهداف و دستورات و آن برنامه هایی که مستخلف می گوید - یعنی عمران ارض و احیای ارض -، باید این کارها را انجام بدهد. مستخلف یعنی خدای تبارک و تعالی می خواهد عدالت در روی زمین باشد. دنبال این است که فساد در زمین نباشد و صلاح و اصلاح باشد. حالا که این اهداف مستخلف است، این اهداف نمی شود مگر اینکه یک حکومتی به وجود بیاوریم؛ و این حکومت محقق نمی شود مگر از راه انتخابات. یعنی حتماً باید یک انتخاباتی باشد، اکثر در

آن شرکت کنند و بعد این دولت و این حکومت به وجود بیاید. پس ایجاد دولت مقدمه است برای تحقق اهداف مستخلف. خلیفه این را می‌داند که برای تحقق اهداف مستخلف باید یک دولتی ایجاد کند و الا هر کسی بگوید من خلیفه هستم و هر کاری خواستم خودم بکنم نمی‌شود! هرج و مرج لازم می‌آید. دولت لا یتحقق الا بالانتخاب، پس انتخاب، مقدمه‌ی برای ایجاد دولت است، دولت هم مقدمه است برای تحقق اهداف مستخلف است.

ایشان در مقام اشکال می‌فرمایند: قبول داریم دولت و یک حکومتی باید در جامعه بیاید که اهداف مستخلف را محقق کند، اینها روشن است. اما برای تحقق دولت چه دلیلی بر انحصار در انتخاب داریم؟ اگر گفتیم شارع به نصب عام (این را من اضافه می‌کنم و در کلام ایشان نیست) فقیه جامع الشرایط را حاکم قرار داده، این هم مثل آن فرضی است که شارع فرد معینی را قرار داده باشد. شما چطور در جایی که اگر شارع یک فرد معینی را برای حکومت قرار داد، نمی‌گوئید مردم حق دارند؛ در آنجایی که شارع به عنوان عام، فقیه جامع الشرایط را حاکم قرار داده این هم همان حکم را دارد.

مرحوم آقای منتظری می‌فرماید در جایی که شارع یکی را معین کرده چنین استدلالی نداریم. اما در جایی که کسی معین نشده - مثل عصر غیبت-، یگانه راه برای تعیین حاکم و مشروعیت، انتخابات است. جواب دهنده جناب آقای حائری استاد بزرگوار ما دام ظلّه، می‌فرمایند این استدلال روی این بیان مبتنی است بر انحصار تحقق دولت به انتخابات، در حالی که این انحصار را ما قبول نمی‌کنیم و مورد قبول ما نیست. توضیح مطلب آنکه وقتی شارع به نصب عام کسی را معین کرده، این هم مثل جایی است که نصب خاص است، یا اگر شارع هم معین نکرده باشد، خود عقلاً بگویند عقل قوم اعلم قوم برایش تعیین دارد و فرض کنیم عقل و اعلم محرز است و نیازی به انتخاب ندارد، مثل اینکه فرض کنید در زمان امام رضوان الله تعالی علیه بدون انتخاب امام، امام را به عنوان عقل، اعلم، مدیر، همه قبول داشتند و کسی هم خدشه بر آن نداشت. پس ما دلیلی بر تعیین انتخاب نداریم، پس این دلیل و این بیان در صورتی تمام است که راه تحقق حکومت، منحصر به انتخاب باشد.

این استدلال آقای منتظری قدس سره مربوط به زمان غیبت است و در زمان حضور معنا ندارد. فقیه در صورتی که مبسوط الید باشد برای مبسوط الید بودنش انتخاب لازم است؛ الآن آنچه نظام جمهوری اسلامی و بر اساس آن هست، مردم سالاری دینی است، یعنی یک وجهش دین است و یک وجهش هم مردم است، هر دو مقوم هستند، هر دو رکن هستند، نه اینکه بگوئیم یکی رکن است و دیگری رکن نیست. که این را در جای خودش توضیح می‌دهم.

بیان دوم

در بیان دوم آقای حائری - خدا حفظشان کند وقتی درسشان را شرکت می‌کردیم خیلی دقیق النظر بودند-، سراغ اهداف نمی‌روند. می‌گویند ما بگوئیم هر انسانی خلیفه‌ی خدا در روی زمین است، اینجا این را مفروض می‌گیریم که به نحو عام استقراغی امکان ندارد، یعنی ایشان فرمودند من الواضحات است اگر کسی بگوید هر انسانی به نحو اطلاق شمولی یا عام استغراقی - نظیر اکرم العلماء که می‌گوئیم کل عالم عالم-، بخواهیم بگوئیم هر انسانی خلیفه خداست و خودش بالاستقلال خلافت را متصدی بشود. یعنی همه بالفعل متصدی خلافت بشوند. ایشان می‌گویند این عقلاً امکان ندارد. مستلزم هرج و مرج است و اصلاً واضح است که خدا از این «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره؛ 30) چنین چیزی را اراده نفرموده است.

[لازم به ذکر است که] در بیان دوم ایشان سه فرض را بیان می‌کنند. فرق بیان دوم با اول این است که در اولی کاری نداریم به اینکه کیفیت خلافت مجموعی است، استغراقی یا به چه نحوی است؟ اهداف شارع را مورد توجه قرار می‌دهیم. اما در بیان دوم می‌آئیم روی اینکه خلیفه آیا به نحو عام استغراقی است، هذا واضح البطلان. دو احتمال دیگر می‌ماند، یک احتمال این است که بگوئیم به نحو عام مجموعی است؛ یعنی چه؟ یعنی بگوئیم جمیع بشر هر کدام جزء العله هستند برای آن خلافت الهیه؛ یعنی هر کسی به اندازه‌ی خودش یک سهم مائی دارد در تحقق آن خلافت الهیه؛ می‌گوئیم خلافت الهیه به نحو عام مجموعی برای بشر قرار

داده شده است. برای تحقق این عام مجموعی هر کسی با انتخاب باید یک رأی بدهد تا آن عام مجموعی تحقق پیدا کند. در نتیجه روی این فرض که ما بگوئیم «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره:30) به نحو عام مجموعی است مدعای مرحوم آقای منتظری ثابت می‌شود که این عام مجموعی لا یمكن إلا بالانتخاب. هر کسی به عنوان یک جزء از این مجموع سهم در تحقق این خلافت الهیه است، این یک احتمال که می‌شود احتمال دوم از فرض دوم است.

احتمال سوم از این فرض دوم این است که بگوئیم خلافت الهیه بین مردم توزیع شده است. یعنی بخشی از آن روی دوش گروهی از مردم، بخش دیگر روی دوش گروه دوم، بخش سوم هم روی دوش گروه سوم؛ به تعبیری که ایشان در اینجا دارند: «و معنى خلافة البشرية عن الله في الأرض إكمال كل هذه الأمور إلى نوع البشرية، و ليس من الضروري أن يكون ذلك بإسهام كل فرد في الحكم عن طريق الانتخاب، بل على كل فرد أن يحمل جزءاً من هذا العبء الواسع، فمنهم من يساهم في تعمير البلاد، و منهم من يساهم في تهيئة الأرزاق أو سائر الضرورات للعباد، و منهم من يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر، و منهم من يقيم الحكم الإسلامي في العباد...»^[2] بگوئیم هر بخشی از این خلافت الهیه بر عهده‌ی جمعی از مردم است. بعد ایشان می‌فرماید این هم یک احتمالی است بالاخره در «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره:30) یک احتمال این‌طوری هم هست که بگوئیم این خلافت الهیه توزیع شده است. اینجا اصلاً مسئله انتخاب معنا ندارد. یک گروهی بروند سراغ امر به معروف، یک گروهی سراغ امور نظامی، یک سری هم بروند سراغ سایر کارهای اجتماعی، انتخاب نمی‌خواهد.

جناب آقای حائری می‌فرمایند: آقای منتظری باید اینجا اثبات کند که احتمال دوم (طبق ترتیبی که من عرض کردم) بر احتمال سوم ترجیح دارد، بنابر احتمال دوم که به نحو عام مجموعی است و بنابر احتمال سوم خلافت الهی توزیع شده است که به عنوان تنظیم، مثل اینکه می‌گوئیم نور آفتاب هر جزئی از او در یک قسمتی قرار دارد.

آقای منتظری می‌گویند از این آیات استفاده می‌شوند که مردم حق شرعی انتخاب دارند؛ به طوری که حکومت یکی از حقوق مردم است. این مدعا مدعای خیلی مهمی است که بگوئیم حکومت از حقوق مردم است و در نتیجه بدون انتخاب مردم حاکم مشروعیت ندارد. در زمان غیبت و نه در زمان حضور، یعنی اینجا بحث اینکه انتخابات یک امر عقلائی هست را کار نداریم. انتخابات مسلم یک امر عقلائی هم هست. می‌خواهیم ببینیم این استدلال یک فقیه برجسته‌ای مثل آقای حائری در مقابل یک فقیه برجسته‌ی دیگر - که واقعاً مرحوم آقای منتظری قدس سره از حیث فقاہت بسیار برجستگی داشت -، چطور این استدلال را جواب می‌دهد؟

چکیده اشکال آیت الله حائری

من خلاصه کنم اساس اشکال آقای حائری را؛ ایشان می‌گویند در خلافت، ما خلیفه را یا به حسب الافراد و یا به حسب الاهداف در نظر می‌گیریم. به حسب الاهداف را گفتیم و اشکالشان را بیان کردیم. به حسب الافراد یا عام استغراقی است، یا عام مجموعی است یا توزیع به حسب الاهداف است. عام استغراقی واضح البطلان است؛ بدون هیچ تردیدی باطل است. هرج و مرج لازم می‌آید. البته اگر عام مجموعی باشد مدعای آقای منتظری ثابت می‌شود. اما روی احتمال آخر که بگوئیم خدای تبارک و تعالی که می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره:30) هر وظیفه‌ای را روی دوش گروهی قرار داده اما اینجا مدعای ایشان ثابت نمی‌شود. بعد ایشان می‌فرماید باید آقای منتظری بیایند تعیین یا لا اقل رجحان احتمال دوم بر سوم را - البته در بیان ایشان اول و دوم است، اما طبق بیان ما دوم و سوم است - اثبات کنند؛ و راهی برای اثبات نیست.

در تتمه کلام آقای حائری به ایشان عرض می‌کنیم پس نتیجه چه می‌شود؟ گویا ایشان می‌فرمایند: احتمالات متعددی وجود دارد که ما نمی‌دانیم آیا مراد از این خلیفه به نحو عام مجموعی است؛ یا به حسب توزیع اهداف است؛ یا به حسب عام استغراقی است؛ چون این را نمی‌دانیم، آیات خلافت از این جهت اجمال پیدا می‌کند. لذا قابلیت استدلال بر مدعای آقای منتظری را ندارد.

ما که از آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...» (نور؛ 55) خلافت تشریعی را استفاده می‌کنیم با این سؤال مواجه می‌شویم که خلافت تشریعی به نحو عام استغراقی است یا به نحو عام مجموعی؛ یا به تعبیر دیگر خلافت تشریعی بالفعل است یا بالقوه؛ کدام یک از اینهاست؟

آنچه ما می‌خواهیم عرض کنیم که از یک جهت به فرمایش آقای حائری نزدیک است و از جهتی هم، مطلب دیگری است. به این بیان که قرآن در صدد بیان کیفیت خلافت نیست. قرآن اصل خلافت تشریعی بشر را بیان می‌کند؛ اما اینکه به نحو عام استغراقی، به نحو عام مجموعی، به نحو توزیع اهداف باشد، اصلاً در صدد بیان این مطلب نیست. مثل اینکه عده‌ای قائلند می‌گویند به این اطلاقات «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره؛ 275) یا «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» (بقره؛ 43) نمی‌شود تمسک کرد؛ چون در مقام بیان جزئیات نیست. در این آیات خلافت، ما می‌گوئیم خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: من بشر را خلیفه قرار دادم اما آیا مجموعی؛ آیا استغراقی؛ آیا توزیع اهداف؛ هیچ‌کدام دلالت ندارد. آیه در مقام بیان این جهت، اصلاً نیست؛ بلکه برای کشف این جهات، باید سراغ ادله دیگر برویم.

پس یک وقت می‌گوئیم هر فردی بالفعل خلیفه تشریعی خداست - البته منافات ندارد که ادله دیگر بیاید یک قیودی هم بیاورد. من جهة أنك انسانٌ تو خلیفه تشریعی خدا هستی. اما قیود دیگر هم ممکن است؛ مثلاً علم، تقوا، عدالت، مدیریت، صیانت از نفس، لازم است؛ لکن از ادله دیگر این قیود به دست می‌آید - روی این بیان، اگر کسی متصدی شد، عقل می‌گوید دیگران حق مزاحمت با او را ندارند. او اهداف خلافة اللهی را پیاده می‌کند! این بیانی بود که در جلسه گذشته گفتیم که مبتنی است بر اینکه استظهار کنیم خلافت بشر، ظهور در عام استغراقی دارد. اما در بیان امروز می‌گوئیم: نظر دقیق‌تر این است که قرآن نه به نحو عام استغراقی و نه به نحو عام مجموعی، نه حتی به نحو عام بدلی - یعنی یک فرد غیر معین -، اینها را دلالت ندارد و در مقام این نیست که چه کسی الآن خلیفه باشد؛ فقط خدا می‌خواهد اعلام کند که به نحو یک قانون کلی من خلافت تشریعی را برای انسان قرار دادم. شبیه آنچه که امام رضوان الله علیه در خطابات قانونی بیان می‌کنند که نظر به افراد ندارد و فقط نظر به جعل قانون دارد. ما اگر از یک آیاتی خلافت تشریعی را استفاده کردیم؛ می‌گوئیم نظر به افراد ندارد و از این حیث در مقام بیان نیست. فقط در مقام بیان اصل خلافت تشریعی بشر است. همین اندازه دلالت دارد. اما جهات دیگر، اینکه بگوئیم همه‌ی مردم، مجموع بما هو مجموع، توزیع به حسب اهداف، آیه در جهت مقام بیان آن نیست. می‌توانیم به استناد ادله‌ی دیگر بگوییم: این خلافت تشریعی که در قرآن آمده، در انبیاء در اولیاء و ائمه معصومین علیهم السلام و بعد هم به تبع دلیل ولایت فقیه در فقیه جامع الشرایط تبلور پیدا کرده است. که این را باید برویم سراغ ادله دیگر. پس نظریه‌ی تحقیق دو تا بیان و دو نوع تفسیر شد که ان شاء الله با هم مخلوط نفرمائید.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. در این بحث کاری نداریم به اینکه آیا انتخاب و مشروعیت حاکم یک حقّ عقلائی برای مردم هست یا خیر؛ عقلائی بودن دلیل دیگری غیر از آیات مورد بحث می‌طلبد و مستدل هم در صدد این نیست که بگوید انتخابات یک حق عقلائی برای مردم است. می‌خواهد از این آیات اثبات کند که انتخابات یک حق شرعی برای مردم است.

[2]. سید کاظم حائری، ولایة الامر فی عصر الغیبه، ص 116.